

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ (۸۰) أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)﴾

اختلافی بودن علت نامگذاری سوره «یس» به قلب قرآن

از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبٌ وَقَلْبُ الْقُرْآنِ يَس»^۱ که این را فریقین نقل کردند. در اینکه این سوره مبارکه قلب قرآن است، اختلاف نظر فراوان است؛ برخی ها گفتند که چون در این جا آمده است ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۲ ناظر به مقام ولایت و امامت است که امام همه اسرار الهی را به اذن خدا عالم است؛ برخی ها - که سیدنا الاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) از استادشان نقل می کردند - آن را براساس ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ دانستند که هر چیزی ملکوتی دارد و ملکوت هر

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۸۸.

۲. سوره یس، آیه ۱۲.

چیز هم به دست خداست،^۱ همان‌طور که مُلک هر چیزی به دست خداست؛ منتها در مُلک سخن از ﴿تَبَارَكَ﴾ است که

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۲ در ملکوت سخن از تسبیح است که فرمود: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

ملکوت هر چیزی آن جنبه ارتباط هر چیز با خداست که - ان شاء الله - در ذیل این آیه مشخص می‌شود.

برخی‌ها آن‌طوری که فخر رازی از غزالی نقل می‌کند سرّ اینکه سوره مبارکه «یس» قلب قرآن است، برای اینکه

معاد که اصلی‌ترین و عنصری‌ترین محور اخلاقی و اعتقادی و دینی است در این سوره به بیان روشن و شفاف ارائه

شده است.^۳ امام رازی بعد از نقل این نکته آن را استحسان کرد و حسن و خوب شمرده است.^۴

علت طرح مسئله معاد بعد از توحید در سوره «یس»

به هر تقدیر این سوره مشتمل بر اصول دین مخصوصاً مسئله معاد است. در جریان وحی و نبوت هم که در آیات

فراوانی از این سوره آمده است؛ از آغاز این سوره ﴿يَس * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۵ شروع

می‌شود تا شواهد دیگر، اما بعد از آن به خاطر اهمیت مسئله معاد، جریان معاد را مطرح فرمود. سرّ مهم بودن جریان

معاد آن است که همه کارهای ما وابسته به معاد است و اگر مسئله معاد برای ما روشن شود هرگز نه بیراهه می‌رویم

نه راه کسی را می‌بندیم، چون هر کاری که انجام دهیم این کار، ما را در رهن خود قرار می‌دهد. اگر معاد وضع آن

این است که عمل از عامل جدا نیست، ما هم سعی می‌کنیم هیچ لحظه را به بطلان نگذرانیم و در خدمت فرد و

جامعه باشیم، يك و جز حق نیندیشیم و اقدام نکنیم، دو. مشکل‌ترین دشواری‌های ما این است که ما معاد را فراموش

کردیم و نمی‌دانیم معاد یعنی چه، فقط اجمالاً می‌دانیم يك روز حسابی هست. در سوره مبارکه «ص» فرمود: آنها چون

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۶.

۲. سوره ملک، آیه ۱.

۳. مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۷۳؛ «و قال الغزالی فيه: إن ذلك لأن الإيمان صحته بالاعتراف بالحشر والحشر مقرر في هذه السورة بأبلغ وجه، فجعله قلب القرآن لذلك».

۴. مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۷۳؛ «و استحسنته فخر الدين الرازی رحمه الله تعالى سمعته يترحم عليه بسبب هذا الكلام»؛ «قوله: «و استحسنته فخر الدين الرازی إلخ» يفيد أن المتكلم غير المؤلف، فلعل هذا الكلام زيادة علق بها تلميذ المؤلف رحمه الله».

۵. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

روز معاد را فراموش کردند لذا دست به هر کاری می‌زنند؛ آیه ۲۶ سوره مبارکه «ص» این است که ﴿فَاَحْكُم بَيْنَ

النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ

الْحِسَابِ﴾؛ برهان این آیه ۲۶ این است که اینها چون معاد را فراموش کردند؛ لذا بیراهه رفتند. معاد اهمیتش به این

است که با سرنوشت ابدی ما کار دارد. ماییم و ابدیت ما، حساب يك میلیارد سال و هزار میلیارد سال و اینها که

نیست؛ ما باید بفهمیم چه می‌کنیم، و چه باید کنیم. سخن از یکصد سال و يك هزار سال و يك میلیارد سال نیست،

برای اینکه در ابد راحت باشیم، باید فکر ابدی داشته باشیم. این است که بعد از مسئله توحید، مهم‌ترین مطلبی که

برای ما مطرح است همان مسئله معاد است. در این سوره مبارکه «یس» تا حدودی این مسئله بیان شده است.

معرفت‌شناسی تجربی پایه استبعاد منکران معاد و پاسخ قرآن به آن

مطلب بعدی آن است که اینها هیچ‌کدامشان دلیلی بر استحاله اقامه نکردند تمام آن استبعاد است قرآن کریم هم

براهین فراوانی برای حلّ این استبعادشان اقامه می‌کند؛ استبعاد اینها این است که می‌گویند چطور می‌شود که دوباره

مُرده زنده شود و چطور می‌شود ما که در زمین گُم شدیم جمع شویم؟ ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ

جَدِيدٍ﴾^۱ یا در سوره مبارکه «سبا» گذشت که آنها می‌گویند: ﴿إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٌ﴾^۲ ما وقتی «تَمزِيق» شدیم،

تکه‌تکه شدیم، پاره‌پاره شدیم مگر می‌شود دوباره جمع شویم؟! می‌فرماید در علم ذات اقدس الهی هر ذره‌ای در عالم

سر جایش محفوظ است و هیچ چیز گم نمی‌شود؛ حقیقت شما که جان شماست اصلاً زمینی نیست، این در دست

فرشته‌هاست ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^۳ نگوید ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾

۱. سوره سجده، آیه ۱۰.

۲. سوره سبا، آیه ۷.

۳. سوره سجده، آیه ۱۱.

ذرات بدن شما هم در عالم هست و ذات اقدس الهی ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱ است. برهانی هم که در این جا اقامه می‌کنند می‌فرمایند شما هنوز درخت‌های آتشین را ندیدید درختی ما داریم که آب آن آتش است، کود آن آتش است، خاک آن آتش است، هوای آن آتش است؛ این درخت‌هایی که شما در باغ می‌رویانید بالأخره آبی، خاکی، نوری، کودی دارد همه اینها مشخص است، اما درختی که از جهنم رشد می‌کند ﴿شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾ همین است. تعجب نکنید که ما درختی داریم که با آتش تغذیه می‌شود، نمونه‌اش همین ﴿مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا﴾^۲ هست که گوشه‌ای از آن را می‌بینید و گرنه آن شجر زقومی که در بعضی از آیات هست - «زقوم» یعنی درخت جهنم - آن شجری که ﴿تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾^۲ تمام مواد آن آتش است؛ شما هنوز درخت آتشین ندیدید، نمونه آن را ما در دنیا به شما نشان می‌دهیم؛ غرض این است که شما استبعاد نکنید.

فاقد ارزش بودن معرفت‌شناسی تجربی بدون تجرید

کسی که گرفتار حسّ تجربی و معرفت‌شناسی تجربی است، باید دو نکته را خوب از نظر معرفت‌شناسی بداند: یکی اینکه معرفت‌شناسی تجربی بدون تجریدی هیچ پایه علمی ندارد که نمونه آن قبلاً گذشت، الآن مهم‌ترین بحث‌های تجربی ما همین کشاورزی، دامداری، پزشکی و دامپزشکی هست و اینها که علوم تجربی هستند. يك پزشك ماهر در مدت عمر خود ممکن است صد بیمار، هزار بیمار، ده هزار بیمار را معالجه کرده باشد، این ده هزار بیمار را در این شهر و روستا معالجه کرده است، این از کجا فتوا می‌دهد که این قرص برای فلان درمان کافی است، چه در شرق عالم چه در غرب عالم؟ در آن جاها که تجربه نکرده است، همین مواردی که او آزمود این صد هزار مورد است و مانند آن، اما اینکه بگوید بشرهایی که بعدها می‌آیند هم می‌توانند از این استفاده کنند و بشرهایی که در اقطار دیگر و قاره‌های دیگر هستند می‌توانند از آن استفاده کنند، این فتوا را می‌دهد و برابر این فتوا دارو صادر می‌شود، حکم عقل است نه

۱. سوره بقره، آیه ۲۹.

۲. سوره صافات، آیه ۶۴.

حس، عقل او می‌گوید اگر درمان این دارو اتفاقی بود، ربط ضروری بین این موضوع و محمول نبود، ربط ضروری بین این جوهر و وصف نبود و ربط ضروری بین این جوهر و عرض نبود «لو لم یکن هناك ضرورة لما كان دائماً أو أكثریا» این اگر اتفاقی بود ربط ضروری نبود يك مورد، ده مورد، صد مورد نه هزار مورد، نه ده هزار مورد «لكن التالی باطل فالمقدم مثله»، چون ما می‌بینیم صدها مورد یا هزار مورد این وصف برای این موصوف هست کشف می‌کنیم که رابطه اینها ضروری است، این يك قیاس تجریدی و عقلی است و درست هم هست. طبیب به استناد این برهان تجریدی به آن تجربه حسّی خودش آبرو می‌دهد و آن را حجّت می‌کند و فتوا می‌دهد که این دارو برای شرق و غرب و همه قاره‌ها کافی است و فتوای حقّی هم است؛ در کشاورزی، دامداری و دامپزشکی این طور است، صنایع و حرف مادی همه این طور هستند. بدون تجرید، علمی مستقر نخواهد شد، حالا اگر کسی استبعاد کند؛ استبعاد غیر از استحاله است، استحاله؛ یعنی باید برهان اقامه کند که این محال است. در قرآن فرمود خود آنها می‌گویند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُتَّقِنِينَ﴾^۱ بعد می‌گوید ما جز گمان چیز دیگر نداریم، می‌گویند چطور می‌شود که دوباره زنده شود؟ همه آن در حدّ استبعاد است، استبعاد به درد بحث‌های عرفی می‌خورد نه بحث‌های عقلی.

سرّ طرح خلقت اولیه انسان در پاسخ به منکران معاد

سرّ اینکه قرآن - چه در سوره «نحل» و چه در سوره «یس» - می‌فرماید ما انسان را از نطفه قرار دادیم ﴿فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ﴾^۲ برای اینکه او به این اصل خود که برگردد چنین خصومتی ندارد، نه تنها در سوره مبارکه «یس» که محلّ بحث است، در اوایل سوره «نحل» هم آن جا هم دارد ما او را از نطفه خلق کردیم او الآن برای ما اظهار خصومت می‌کند؛ آیه چهار سوره مبارکه «نحل» این است ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾ گاهی

۱. سوره جائیه، آیه ۳۲.

۲. سوره نحل، آیه ۴؛ سوره یس، آیه ۷۷.

می‌فرماید اینها در برابر خدا که ایستادند، چون ﴿الَّذِي الْخَصَامُ﴾^۱ هستند ﴿وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا﴾^۲ که این «لُد» جمع «لُد» است اینها خیلی «لدود» و «عنود» هستند، برای اینکه در برابر ذات اقدس الهی خلقت خودشان را فراموش کردند و حالا دارند اعتراض می‌کنند که چگونه می‌شود مُرده را شما زنده کنید؟ بنابراین اینها استبعاد دارند نه استحاله، قرآن کریم همه این موارد استبعادشان را حل می‌کند که گاهی می‌گوید صغرا ممنوع است و گاهی می‌گوید کبرا اشکال دارد.

پاسخ قرآن به شبهه گم شدن انسان در زمین

آن‌جا که در سوره «سجده» گفتند: ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾ ما که مُردیم در زمین گم می‌شویم، جواب این است که صغرا ممنوع است و شما گم نمی‌شوید ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾، تمام حقیقت شما در دست فرشته‌هایی است که مأمور قبض ارواح هستند، شما متوفا هستید، وفات می‌کنید و فوقی ندارید؛ اگر بدن‌تان را می‌گویید همان‌طوری که در دنیا مرتب بدن‌تان در تغییر و تبدل است در آن‌جا هم در تغییر و تبدل است. الان اگر کسی مثلاً بیست سال قبل سرقتی کند و برای محکمه ثابت شود که این سارق است، شهود شهادت دادند، محکمه حکم به قطع «ید» او کند؛ ولی این شخص فرار کند و بعد از بیست سال دستگیر شود در طی این بیست سالی که فراری بود تصادف‌ها شده، دست او شکسته، دستش قطع شده دست دیگر پیوند زدند، کلیه‌هایش عوض شده، قلبش عوض شده، بسیاری از اعضا و جوارحش عوض شده بعد از بیست سال دستگیر شده، حالا او را به محکمه شرع آوردند، آیا دستش را قطع می‌کنند یا نمی‌کنند؟ یقیناً باید قطع کنند، برای اینکه این دست همان دست است و او نمی‌تواند بگوید من دستم در تصادفی قطع شده دست دیگری را پیوند زدند، هر دستی را که نفس بپذیرد دست

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

۲. سوره مریم، آیه ۹۷.

اوست پس بدن انسان یا سریعاً عوض می‌شود یا به تدریج در طی هشت، ده سال بالآخره همه ذرات عوض می‌شوند.

تبیین تفاوت تبدیل آسمان و زمین با انقلاب انسان به سوی خدا

در جریان ﴿إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾^۱ این انقلاب آسمان و زمین «الی الله» نیست، این انقلاب انسان «الی الله» است، بنابراین آن کاری با ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾^۲ ندارد. مسئله تبدیل آسمان و زمین چیز دیگر است و مسئله انقلاب انسان «الی الله» چیز دیگر است چه اینکه ﴿أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۳؛ صیورورت همه اشیا به طرف خداست، اما این طور نیست که همه‌شان به صادر اول و «لقاء الله» برسند؛ همان طوری که همه اشیا «من الله» هستند، اما با حفظ ترتیب، این طور نیست که همه صادر اول باشند. آن که صادر اول است روح مطهر پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) است که فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّكَ»^۴ بعد ارواح ائمه، اولیا، فرشتگان و مانند آن تا برسد به «سماوات» و «أرض» که همه «من الله» هستند، اما با حفظ ترتیب، همه «الی الله» هستند اما با حفظ ترتیب و این طور نیست که ﴿أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛ یعنی همه به «لقاء الله» برسند، چه اینکه همه از خدا بودند هیچ‌کدام صادر اول نبود - مگر آن ارواح خاصه - اما ﴿إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾ به انسان‌ها خطاب دارد.

مهم بودن بحث از لحظه تبدیل زمین در آستانه برپایی قیامت

مطلب مهم آن است که در این لحظه تغییر، قرآن دارد آسمان و زمین دگرگون می‌شود؛ اما به چه چیزی تبدیل می‌شوند را ندارد ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛ یعنی «سماوات» به «سماوات» دیگر تبدیل می‌شوند، زمین به زمین دیگر تبدیل می‌شود. آن چیزی که فعلاً محل ابتلاست راجع به زمین است که ما با زمین کار

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲۱.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۳. سوره شوری، آیه ۵۳.

۴. غرر الاخبار، ص ۱۹۵.

داریم، از زمین هستیم و به زمین می‌رویم. برابر سوره «طه» که «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»^۱ حالا اینکه زمین به چه چیزی تبدیل می‌شود، در چند طایفه از روایات بود؛ چهار طایفه روایات بود: یکی اینکه سؤال کردند که در این دالان انتقالی که زمین تبدیل می‌شود به زمین دیگر انسان‌ها کجا هستند؟ دو طایفه روایات در این زمینه آمده بود: یکی اینکه اینها «فِي الظُّلَّة»^۲ هستند در «ظِلّ» الهی هستند که بعضی از نسخه‌ها «فِي الظُّلْمَةِ»^۳ است که ظاهراً آن‌جا «ظِلّ» است نه «ظلمة»، در «ظِلّ» هستند، در سایه هستند و يك طایفه هم دارد که اینها «أَضْيَافُ اللَّهِ»^۴ هستند و به مهمانی الهی می‌روند که اینها همه توجیه می‌خواهد. درباره اینکه حالا زمین تبدیل می‌شود، به چه چیزی تبدیل می‌شود؟ آن هم دو طایفه از روایات بود که ممکن است روایات فراوان دیگری هم باشد: يك طایفه می‌گوید زمین تبدیل می‌شود «خُبْرَةٌ نَقِيَّةٌ»^۵ به کُره نان تبدیل می‌شود تا اهل محشر از آن استفاده کنند و بخورند، يك طایفه هم می‌گوید تبدیل می‌شود «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ بِأَرْضٍ أُخْرَى لَمْ يُكْتَسَبْ عَلَيْهَا الذُّنُوبُ»^۶ به زمینی که روی آن گناه نشده است. در هر مقطع این بدن انسان همراه با زمین می‌خواهد محشور شود؟ این زمین دارد تبدیل می‌شود به زمینی که گناه نشده، پس این بدن هم تبدیل می‌شود به بدنی که گناه نکرده، آیا چنین است؟ این بدن تبدیل می‌شود به نان آیا، چنین است؟ یا در این سه مقطع تبدیل، انسان‌ها در «أَضْيَافُ اللَّهِ» و مهمان الهی هستند، بالأخره جا می‌خواهند یا نه؟ سخن از ارواح محض که نیست تا ما بگوییم اینها «فِي لِقَاءِ اللَّهِ» هستند و جزء «أَضْيَافُ اللَّهِ» هستند. خود این بدن کجاست؟ البته باید پاسخ اینها را بحث بیشتری کرد که هم

۱. سوره طه، آیه ۵۵.

۲. کنز الدقائق، ج ۷، ص ۸۷.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۶؛ «فِي الظُّلْمَةِ دُونَ الْمَحْشَرِ».

۴. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۲؛ «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادِي الْمُنَادِي أَيْنَ أَضْيَافُ اللَّهِ».

۵. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۶، ص ۲۸۶.

۶. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۵.

از آیات و هم از روایات استخراج کرد، اما آنکه فعلاً محلّ بحث است این است که منکران هیچ دلیلی بر نفی معاد ندارند، فقط استبعاد می‌کنند که قرآن همه اینها را پاسخ می‌دهد.

پرسش: چه اشکالی دارد که انسان در درون زمین باشد و زمین تبدیل بشود؟ فعل خدا همان اراده خداست اراده خدا لحظه‌ای است و تدریجی که نیست.

پاسخ: بله، همان لحظه‌ای که زمین را عوض می‌کند آیا در همان لحظه انسان عوض می‌شود؟ پس همراه زمین عوض می‌شود فرمود: ﴿مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ﴾. اگر دلیلی داشته باشیم که بگوییم اینها جایی ثابت هستند و تغییر نمی‌کنند يك حرف است، اما وقتی دلیل نداریم برابر سوره «طه» فرمود: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰی﴾ ما برای مرحله سوم شما را از زمین بیرون می‌آوریم، از کدام زمین؟ زمینی که تغییر کرده یا زمینی که تغییر نکرده یا در حال تغییر است؛ هر سه، حکم خاصّ خودشان را دارند. بنابراین اگر قبلاً آورده باشد که زمین در حال تغییر است و اینها جایشان کجاست، آن طایفه‌ای که می‌گویند اینها در «ظلال» و سایه حق هستند یا جزء مهمانان الهی هستند اینها نسبت به ارواح قابل توجیه است، اما نسبت به ابدان قابل توجیه نیست.

شبهه «آکل» و «مأکول» بی‌ارزش‌ترین شبهه در بحث معاد

به هر تقدیر یکی از شبهات رایج همین شبهه «آکل» و «مأکول» است که اگر مؤمنی گوشت کافر را بخورد و «بالعکس» آیا در هر دو زنده می‌شود و آیا این شخص، معاقب است یا غیر معاقبت است؟ این شبهه «آکل» و «مأکول» از ابتدایی‌ترین شبهات مسئله معاد است، چون هرگز انسان، انسان نمی‌خورد؛ انسان، حیوان نمی‌خورد؛ انسان نبات نمی‌خورد؛ انسان جماد می‌خورد. شما از همان سبزی و کاهو شروع کنید تا برسد به گوشت، این سبزی، این کاهو مادامی که روی شاخه ایستاده است نامی و نبات است، اما وقتی این را قطع کردند جماد است و این دیگر نبات نیست. انسان، نامی و نبات نمی‌خورد، وقتی گوسفند زنده است حیوان است، اما وقتی ذبح شده دیگر حیوان نیست، جماد است

و اگر انسانی گوشت انسان دیگر را بخورد تا آن در بدن او هست این بدن انسان است، اما وقتی جدا شد جماد است؛

این شبهه، ابتدایی‌ترین شبهه است که هیچ حکیمی به آن بها نمی‌دهد، اینکه حکیم سبزواری دارد:

«و شُبْهَةُ الْآكِلِ وَالْمَأْكُولِ XXX يَدْفَعُهَا مَنْ كَانَ مِنْ فُحُولٍ»^۱

سرّش همین است این بی‌ارزش‌ترین شبهه است؛ یعنی عامی‌ترین شبهه است. عمده آن است که خود انسان حیات خود را در دنیا بررسی کند، هر چه عضو این بدن شد و فصل مقوم انسان آن را قبول کرد این بدن اوست؛ همین مثال‌های عادی نشان می‌دهد، چه تدریجی و چه دفعی آن، آنها که مرگ مغزی شدند اعضایشان را به بدن دیگران متصل می‌کنند وقتی چسبیده و متصل شده واقعاً بدن اوست، چه اینکه ما در هر چند سالی تمام ذرات بدن ما عوض می‌شود و هویت ما محفوظ است؛ آنچه فصل مقوم ما قبول کند بدن ماست، چون تمام کار را روح انجام می‌دهد.

تبیین استبعاد منکران معاد و تهمت و افتراء پیامد آن

بنابراین اگر در سوره «سبا» آمده است که ﴿إِذَا مَرُؤْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۲ این در حدّ استبعاد است. در آن آیه‌ای که دارد ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ﴾؛ یعنی ما یقین به معاد نداریم ممکن است مظنه باشد، چه اینکه یقین به نفی هم ندارد؛ می‌ماند در حدّ استبعاد، در حدّ استبعاد که شد ذات اقدس الهی چندین برهان اقامه می‌کند که خدا شما را هیچ نبودید آفرید و الآن که هستید، مهم‌تر از شما را خلق کرد و اداره می‌کند در حالی که شما که ضعیف‌تر از آن هستید، بنابراین هیچ راهی برای آن توهم ندارید و اگر در برابر حکم صریح خدا که فرمود معاد حق است بایستید می‌شوید ﴿خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾. این ﴿خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾ را در آیه چهار سوره «نحل» و در آیه محلّ بحث هم فرمود. اینکه در سوره مبارکه «سبا» آیه هفت به این صورت آمده ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مَرُؤْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾؛ کفار به یکدیگر که می‌رسیدند می‌گفتند خبر جدید را شنیدید؟ کسی پیدا شده که

۱. شرح المنظومه، ج ۵، ص ۳۴۳.

۲. سوره سبا، آیه ۷.

می‌گوید وقتی شما تکه‌تکه و ذره‌ذره شدید دوباره برمی‌خیزید! این يك حرف تازه است که او یا - معاذ الله - به خدای سبحان افترا بسته یا - معاذ الله - جنون دارد، اینها استبعادهایی است که در اثر این استبعادها تهمت افترا و جنون و امثال ذلك را نسبت به وجود مبارك پیغمبر روا داشتند.

پاسخ قرآن به استبعاد منکران و نفی زمینه هر گونه انکار معاد

تعبیرات قرآن کریم هم در موارد فراوانی این است که اینها به هیچ وجه راهی برای انکار ندارند، برای اینکه مهم‌تر از آن را انجام دادند. در سوره مبارکه «اسراء» فرمود اینها مقداری که به هوش بیایند سرافکنده‌اند: ﴿كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا * وَ قَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾^۳ ما اگر استخوان بودر شده بشویم دوباره برمی‌گردیم؟! پاسخش این است که ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا * أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۴ شما «لا شیء» بودید و شما را «شیء» کرد، حالا که پراکنده هستید جاننان که اصلاً از بین نمی‌رود.

تبیین هجرت بودن مرگ و پرسش و پاسخ مؤمنان در برزخ

مرگ هم بارها ملاحظه فرمودید که به معنای تَخَلُّلْ عدم، بین متحرک و مقصد نیست؛ انسانی که «کادح» است ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۵ و انسانی که جزء ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ است، این مرگ گودال عدم نیست که انسان در گودال عدم فرو برود بعد دوباره زنده شود، اصلاً مرگی در کار نیست؛ مرگ هجرت است، چون هجرت دو چهره دارد: یکی نسبت به «منقول عنه» و یکی نسبت به «منقول الیه» است؛ نسبت به «منقول عنه» که فراغ است ما از آن به مرگ یاد می‌کنیم، اما اینها که بعد وارد برزخ می‌شوند يك میلاد جدید است. در روایات برزخ ملاحظه فرمودید

۳. سوره اسراء، آیات ۴۸ و ۴۹.

۴. سوره اسراء، آیات ۵۰ و ۵۱.

۵. سوره انشقاق، آیه ۶.

وقتی کسی مُرد، در آن هول مرگ، حادثه مرگ، تامل مرگ و دشواری مرگ مثل اینکه انسان نفس نفس زنان از يك كار سختی به در آمده که اگر نزد دوستانش برود آنها می گویند کمی آرام باشید و فعلاً با او حرف نزنید تا آرام شود، وقتی يك مقدار آرام شد آنها از دوستانشان سؤال می کنند که فلان شخص چطور شد؟ فلان شخص چطور شد؟ اگر بگویند که اینها زنده هستند آنها ممکن است دعای خیر کنند، اگر بگویند قبل از من مُرده اند این مؤمنین می گویند «هُوَي»؛ یعنی دیگر جایش بد بود این جا نیاوردند این وارد گودال جهنم شد که قبر «حُفْرَةُ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ»^۷ این «قَدْ هَوَى هَوَى»؛ یعنی «سَقَطَ»؛ این برزخی ها که مؤمن هستند از این مؤمن تازه وارد شده بعد از اینکه نَفْسِ آرام گرفت و مقداری گذشت و حال او به جا آمد از او سؤال می کنند دوستان ما در چه حالت هستند؟ اگر بگویند زنده هستند، ممکن است اینها دعای خیر کنند، اگر بگویند مُردند، اینها می گویند: «قَدْ هَوَى هَوَى» سقوط کرده؛ یعنی رفته در گودال جهنم، چون اگر مؤمن بود نزد ما می آوردند؛ این صحنه ها هست، اما هیچ کس نابود نمی شود.

پس مرگ به معنای تخلّل عدم که این موجود متحرک ﴿كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ﴾^۸ است این وسطها در این گودال برود نابود شود، بعد دوباره سر در بیاورد و موجود بشود نیست؛ این مرتب در حال حرکت است، چون هجرت دو سوی دارد که يك سوی نسبت به «منقول عنه» است و يك سوی نسبت به «منقول إليه» ما چون مبتلا به فراغ می شویم آن جهت «منقول عنه» که به حساب ترك است آن را عدمی تلقی می کنیم، خیال می کنیم که مرگ امر عدمی است در حالی که هجرت و از جایی به جایی رفتن است و در آن بیانات نورانی هست که «إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^۹.

بنابراین در آن جا فرمود: ﴿مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛ آنها هیچ برهانی بر استحاله ندارند، فقط در حدّ استبعاد است و خود آنها هم اعتراف دارند که ما دلیلی بر نفی معاد نداریم، برای ما مستبعد است؛ نه می توانیم یقین

۶. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۹؛ «ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا مَا فَعَلَ فَلَانٌ وَمَا فَعَلَ فَلَانٌ فَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ تَرَكْتُهُ حَيًّا ارْجِعُوهُ وَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ قَدْ هَلَكَ قَالُوا قَدْ هَوَى هَوَى».

۷. امالی (طوسی)، ص ۲۸.

۸. سوره انشقاق، آیه ۶.

۹. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷۸.

داشته باشیم که معاد هست ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُتَّقِينَ﴾ و نه می توانیم نفی بکنیم، برای اینکه برای ما در حد استبعاد است که قرآن کریم به هر دو بخش آن پاسخ داد.

درآوردن آتش از درخت سبز دال بر قدرت خدا در احیای مردگان

پرسش: در آخر سوره «یس» بحث درباره اثبات معاد است، اما بحث در این است که خداوند چگونه با درخت می خواهد عذاب کند؟

پاسخ: با درخت نمی خواهد عذاب کند؛ قدرت الهی را نشان می دهد. فرمود شما چه انکاری دارید؟ ما از آب، آتش درمی آوریم، به قدرت ما شك داری؟! درباره ذرات پراکنده عالم بخواهید بگویید که خدا ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است؛ درباره قدرت خدا، خدا دو قدرت به شما نشان می دهد: یکی از جایی که قطرات آب از آن می چکد و درختی تازه که شما شاخه آن را قطع کردید هنوز تر است این «مَرخ» را اگر روی «عَفار»^{۱۰} بمالید آتش درمی آید این يك نمونه و گونه دیگر اینکه خدایی که آسمان و زمین را با این عظمت خلق کرد نمی تواند شما را دوباره برگرداند؟! این دو نمونه؛ اینها برهان است بر قدرت خدا و آن ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ برهان است بر علم ذات اقدس الهی.

پرسش: قدرت خدا را می توانست با چیز دیگر بیان کند، نه اینکه با درخت بیان کند.

پاسخ: فرق نمی کند! اینکه از اول سوره تا الآن آیات فراوانی آورده و فرمود این «انعام» را ما خلق کردیم، «شمس» را ما خلق کردیم، ﴿لَمُسْتَقَرًّا لَهَا﴾^{۱۱} ﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^{۱۲} این براهین نظم را خلق کردیم، یکی پس از دیگری ذکر کرده ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا﴾^{۱۳} دامداری را، کشاورزی را، سپهری را، نجومی را، همه را گفته؛ اما این جا يك چیز نقدی نشان می دهد که اگر شما دیدید ما از کنار چوب تری که قطرات آب از آن می چکد

۱۰. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۵؛ «فی کل شجر نار، و استمجد المرخ و العفار»، أي إلهما أخذنا من التار ما أحسبهما.

۱۱. سوره یس، آیه ۳۸.

۱۲. سوره یس، آیه ۴۰.

۱۳. سوره یس، آیه ۷۱.

آتش در می آوریم و اگر ملاحظه می کنید خدایی که «سماوات» و «ارض» را با اینکه ﴿اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾^{۱۴} ما آفریدیم در قدرت ما چه تردیدی دارید؟! می ماند آن ذرات شما پراکنده است که آن هم خدا ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است؛ لذا فرمود: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ﴾ این يك دليل، ﴿وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ این دو دليل و «علیم» بودن ما هم که مطلق است. حالا کم کم برهان اساسی را اقامه می کند.

پرسش: اگر بحث خلقت مثل ما مطرح باشد، اصلاً از قدیم شبهه «آكل» و «مأكولی» وجود نداشته؟

پاسخ: آنها خیال می کردند انسان، انسان را می خورد.

پرسش: اصلاً اگر قرار باشد خلقت مثل در قیامت باشد... .

پاسخ: بدن مثل است و باید مثل آن باشد، این مثل کدام است؟ شبهه این است که این يك مقدار گوشت در بدن کافر محشور می شود یا بدن مؤمن؟ اگر کافری بدن مؤمن را خورد، يك؛ مؤمنی بدن کافر را خورد، دو؛ این اشکال دوجانبه همچنان هست.

پرسش: این بدن که نمی خواهد برگردد، مثل این می خواهد برگردد.

پاسخ: بله، آنکه مثل این می خواهد برگردد باید مثل این باشد؛ مثل مؤمن باید مؤمن باشد و مثل کافر باید کافر باشد؛ مثل مؤمن که کافر نیست، مثل کافر که مؤمن نیست؛ اگر مثل است مثل مؤمن، مؤمن است و مثل کافر، کافر است. این به کدام بدن برمی گردد؟ این است که آنها گفتند: «يَذْفَعُهَا مَنْ كَانَ مِنْ فُحُولٍ» اصلاً این شبهه علمی نیست، چون انسان، انسان نمی خورد؛ چه اینکه انسان، حیوان نمی خورد؛ چه اینکه انسان، نبات نمی خورد؛ انسان جماد

می خورد. این گوشت وقتی از بدن کسی بیرون بیاید نه مؤمن است و نه کافر. بنابراین گفتند اصلاً این شبهه علمی نیست.

«وَشُبْهَةُ الْآكِلِ وَالْمَأْكُولِ XXX يَدْفَعُهَا مَنْ كَانَ مِنْ فُحُولٍ»

که این بیان مرحوم حکیم سبزواری (رضوان الله علیه) است.

ناقصی تصور سختی و آسانی کارها نزد خدا و علت آن

بنابراین می فرماید ما برسیم به آن نقطه اصلی و نقطه اصلی همان است که در سوره مبارکه «روم» بیان فرمود؛ در سوره مبارکه «روم» فرمود خلقت مجدد آسان تر از خلقت اولی است، بعد فوراً استدراک کرد و فرمود: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾^{۱۵} ما اگر گفتیم ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾^{۱۶} برای اینکه خیلی از افراد، آن تحلیل نهایی را ندارند، به آن مناسبت ما گفتیم که اعاده آسان تر از ابتداست و گرنه ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾، مگر می شود چیزی برای خدا آسان و چیزی آسان تر باشد؟ آسان و آسان تر برای کسی است که فاعل «بالحرکه» است، اما اگر فاعل «بالاراده» باشد آسان و آسان تر فرض ندارد. در برابر قدرت نامتناهی چیزی سخت نیست، يك و چیزی آسان و آسان تر نیست، دو؛ در سوره مبارکه «نور» و «کشف» و امثال ذلك این دو مثال ذکر شد که خدای سبحان می فرماید این دو کار را ما برای شما ذکر می کنیم: یکی مشکل ترین کار است که از آن مشکل تر در جهان فرض ندارد و یکی هم آسان ترین کار است که از آن آسان تر دیگر فرض ندارد؛ آن مشکل ترین کاری که از آن مشکل تر فرض ندارد آن جهان لرزه است، ما می خواهیم کل عالم را بلرزانیم دگرگون کنیم طرح نو دراندازیم و دوباره دستور ساخت و ساز دهیم؛ از این کار دشوارتر دیگر فرض ندارد که کل جهان را بخواهیم دگرگون کنیم و کاری که از آن آسان تر فرض ندارد این است که بخواهیم سایه را جمع کنیم هر حشره ای یا موری که دارد حرکت می کند يك سایه يك دهم میلیمتری را به همراه دارد، این مرتب که حرکت

۱۵. سوره نحل، آیه ۶۰.

۱۶. سوره روم، آیه ۲۷.

می‌کند سایه‌های خودش را به همراه می‌برد، سایه را آن شاخص جابه‌جا می‌کند، انسان که حرکت می‌کند سایه را به همراه می‌برد، برای او زحمت است؟ برای او سخت است؟ اصلاً کار او حساب نمی‌شود که بگوییم آقا شما دارید می‌روید این سایه را هم به دنبالتان دارید می‌آورید که می‌گوید اصلاً کار برای من حساب نمی‌شود، پس قبض سایه ساده‌ترین کار است، به هم زدن عالم و بازسازی دوباره جهان، سنگین‌ترین کار است که هر دو را خدا می‌فرماید برای من آسان است. درباره حشر اکبر، وقتی کل این آسمان و زمین و نظام سپهری را با ﴿زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ﴾^{۱۷} و جهان‌لرزه عوض کرد فرمود: ﴿ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾^{۱۸} - حشر اکبر نه تغییر زمین - و در جریان سایه هم فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾^{۱۹} و ﴿ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾^{۲۰} این شاخص که سایه دارد، ما سایه شاخص را جمع می‌کنیم که این کار برای ما آسان است - اگر ﴿يَسِيرٌ﴾ در این جا به معنی آسان باشد نه به معنی تدریج - هر دو یکسان آسان است، نه اینکه قبض سایه برای او آسان باشد و به هم زدن عالم سخت‌تر، چون او با اراده کار می‌کند. این بخش پایانی آیه که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ اگر موجودی قدرت او نامتناهی بود، يك و با اراده کار می‌کرد، طبق بیان حضرت امیر که فرمود: «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ»^{۲۱}، دو؛ فاعل «بالاراده» صرف اراده و اندیشه او کار انجام می‌شود، این دیگر دشواری ندارد؛ چه بخواهد عالم را بازسازی کند و چه بخواهد سایه را برچیند، هر دو «علی الله یسیر» است.

۱۷. سوره حج، آیه ۱.

۱۸. سوره ق، آیه ۴۴.

۱۹. سوره فرقان، آیه ۴۵.

۲۰. سوره فرقان، آیه ۴۶.

۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶: «فَاعِلٌ ... وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَةُ».

دو آیه دال بر قلب قرآن بودن سوره «یس» نزد استاد علامه طباطبائی

اگر سیدناالاستاد مرحوم علامه از استادشان مرحوم آقای قاضی (رحمة الله علیه) نقل کردند که قلب قرآن سوره «یس» است و به مناسبت این دو آیه است، این اقرب به ذهن می‌رسد. اینکه فرمود: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ بعد با فاء تفریع فرمود: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيرُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ که - ان شاء الله - باید در بحث جلسه بعد روشن شود که هر چیزی زمامی دارد، افساری دارد، يك پیشانی‌بندی دارد، این پیشانی‌بند هر کسی دیدنی نیست، این مُلْك نیست، این ملکوت است و این ملکوت به دست خداست؛ نه خدای «تبارك»، خدای «سُبَّوح»، آن‌که «تبارك» است ﴿تَبَارَكَ الَّذِي يَدِيرُ الْمُلْكُ﴾^{۲۲} و این‌جا که «الملکوت» است ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيرُ مَلَكُوتُ﴾. اسمای حسناى الهی حدّ وسط برهان قضایای قرآنی هستند، اگر در قرآن مطلبی را ذات اقدس الهی بیان کرد، کلید آن مطلب اسمی از اسمای حسناى اوست که بازکننده آن مطلب است؛ يك جا جای «سُبَّوح» است، يك جا جای «قُدُّوس» است، يك جا جای «تبارك» است همان قصّه اصمعی که در ذیل آیه ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً﴾^{۲۳} را که شخص خواند آن شخص به اصمعی گفته دوباره بخوان، گفت: ﴿غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ گفت این اشتباه است بعد به یادش آمد که در آخر دارد ﴿عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ گفت حالا درست است، گفت از کجا فهمیدی؟ گفت من که اهل قرآن و اینها نیستم؛ ولی قطع دست با مغفرت سازگار نیست با عزّت و حکمت سازگار است.^{۲۴} هر اسمی از اسمای حسناى خدا که در ذیل آیه قرار می‌گیرد این ضامن مضمون آن آیه است، اگر کسی بخواهد آن آیه را با برهان عقلی تبیین کند باید آن اسم را خوب بررسی کند، آن اسم را حدّ وسط قرار دهد و اصغر و اکبر را به برکت آن اسم حَسَن حل کند؛ اسم «سُبَّوح»،

۲۲. سوره ملک، آیه ۱.

۲۳. سوره مائده، آیه ۳۸.

۲۴. التحریر و التنویر، ج ۲، ص ۲۶۴.

کلیددار ملکوت «کلّ شیء» است؛ اسم «تبارک»، کلیددار مُلک «کلّ شیء» است؛ همه ما مُلکی داریم که با خدای

تبارک در کاریم و ملکوتی داریم که با خدای سُبّوح در کاریم، این می‌شود قلب قرآن.

«و الحمد لله ربّ العالمین»